

DOI: <http://dx.doi.org/10.30512/kq.2022.17159.3184>

بازخوانی منطقی مواجهه قرآن با شبهات*

فرانک بهمنی^۱

سعید بهمنی^۲

چکیده

شبهه انحصار محتوای قرآن، در داستان و انحصار روش آن در تمثیل، از جمله شبهاتی است که عدم تحلیل و پاسخگویی به آن بر نوع ارتباط انسان با قرآن و تعیین کارکردهای معرفتی آن، تاثیرگذار است. شبهه‌گران معتقدند انتظار کشف حقیقت از قرآن در مقام ثبوت نابجاست و مواجهه قرآن با شبهات، دستوری است. پژوهش حاضر با هدف بررسی منطقی روش قرآن در مواجهه با شبهات انجام گرفته است. بدین جهت در مقام اثبات، به بازخوانی منطقی این مواجهه پرداخته است.

در این پژوهش که به روش توصیفی - تحلیلی انجام شده، شبهات مشترک ۳۰۰۰ دانشجو با مبنای قرآنی - فلسفی استقصاء شده است، سپس، با توجه به ماهیت پژوهش و نوع نگرش به موضوع، جمع‌آوری داده‌ها و اطلاعات به روش اسنادی صورت پذیرفته و دستگاه استدلالی آنها تشریح شده است.

یافته‌ها نشان داد اگر چه قرآن برای ساده‌سازی مفاهیم از گزاره‌های تاریخی، توصیفی و تمثیل استفاده می‌کند؛ لکن مواجهه آن با بسیاری از شبهات متکی بر استدلال است؛ لذا در پاسخگویی به شبهات با ارائه عناصر حجّت و انواع براهین، حیطة شناختی و معرفتی مخاطب را سرشار از داده‌های معرفتی می‌کند تا راه عقل نظری را برای فهم حقیقت و واقعیت، هموار نماید.

پاسخگویی قرآن در مواجهه با شبهات سه مؤلفه اساسی دارد: ۱. تحلیل علل ثبوتی شکل‌گیری شبهه؛ ۲. عناصر حجّت برای پشتیبانی خرد مخاطبان؛ ۳. برهان منطقی در جهت کشف و اثبات حقیقت. واژگان کلیدی: قرآن، منطق، شبهه، مواجهه، استدلال.

* تاریخ ارسال: ۱۴۰۰/۰۵/۲۹ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۹/۰۷ (مقاله پژوهشی)

۱. استادیار دانشگاه یاسوج (نویسنده مسئول) / fbahmani@mail.yu.ac.ir

۲. استادیار پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی قم / s.bahmani@isca.ac.ir

۱ - مقدمه

جهان متمدن امروز، به جهت کشف برخی رموز هستی و دستیابی به تکنولوژی، به اعتمادی وصف ناشدنی نسبت به خود رسیده است که او را به سوی بازپرسی از هستی می‌کشاند. برخی پرسش‌های انسان معاصر مفید است و موجب شناسایی جهان و ارتباط بیشتر مخلوق با خالق می‌گردد. طبق بیان قرآن برخی نیز به شکل شبهه و مبتنی بر تردید در گزاره‌های دینی و غیرمنطقی دانستن اعتقاد به ماوراءالطبیعه است؛ گروهی با طرح این مسأله که قرآن و کتاب‌های دیگر آسمانی حاوی داستان‌ها و افسانه‌های پیشینیان است و کارکرد آن‌ها محدود به آرام‌بخشی روانی انسان و کاهش اختلالات اخلاقی و اجتماعی است، نتیجه می‌گیرند کتاب‌های مقدس پاسخگوی شبهات عقلانی و منطقی انسان‌ها نیستند: ﴿وَمِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِي وَ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ﴾؛ «پاره‌ای از آنان عوامانی هستند که کتاب خدا را جز خیال و آرزو نمی‌دانند و تنها به پندارهایشان دل بسته‌اند» (بقره: ۷۸/۲). اینان با ادعای تعطیلی عقل در حوزه دین و عدم کاربست منطقی در مواجهه با شبهات در قرآن، موجب ترویج باورهای نادرست و بدعت در دین می‌گردند و افراد ناآگاه در حوزه دین و خصوصاً قرآن را دچار تردید و تزلزل می‌کنند و تا مدت‌ها ذهن پویای جوانان - مهمترین جامعه هدف شبهه‌پردازان - درگیر شبهات می‌گردد و در صورت دست نیافتن به معارف حل شبهه، نظام اندیشه‌ورزی آنان در دینداری تضعیف می‌گردد، همچنین، اعتقادات آنها متزلزل شده و نسبت به دین بی‌تفاوت می‌شوند. بنابراین، بازخوانی قرآن به روش منطقی نیاز جدی نسل حاضر و انسان معاصر است که موجب تسلیح او در برابر هجوم فرهنگ تزویر و فریب خواهد شد. روشمندی منطقی پاسخگویی قرآن در بسیاری از شبهات، مخاطب خود را به تفکر و عقلانیت در مواجهه با شبهات فرامی‌خواند؛ با ورود عقل، پذیرش بدعت و باورهای وارداتی روند نزولی خواهند داشت و کاربرد عبارت «چرا چنین است» از حوزه مسایل دینی به حوزه اعتقادات التقاطی و بدعت‌ها منتقل خواهد شد (ر.ک: مامورزاده، ۱۳۹۲، صص ۱۲۲-۱۲۵).

یکی از اهداف قرآن نیز همین است که با عبارت‌های فراوان آن را بیان کرده است، قرآنی که رحمت الهی است و برای هدایت انسانها نازل شده است: ﴿شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَ بَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَىٰ وَ الْفُرْقَانِ﴾ (بقره: ۱۸۵/۲) و (نک. انعام: ۱۵۷/۶؛ ابراهیم: ۱/۱۴ و حدید: ۹/۵۷). قرآن کتابی است با دلالت‌های بی‌پایان که هر انسانی در هر زمان و مکانی می‌تواند از آن بهره‌بردار: ﴿أَوْحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنَ لِأُنذِرْكُمْ بِهِ وَ مَن بَلَغَ﴾؛ «وحی شده بر من این قرآن تا انذار کنم شما را و هر آن‌که [این قرآن] به او می‌رسد» (انعام: ۱۹/۶) و (نک. انعام: ۹۰/۶؛ یوسف: ۱۰۴/۱۲؛ ص: ۸۷/۳۸؛ قلم: ۵۲/۶۸ و تکویر: ۲۷/۸۱). البته بهره‌برداری از آن مشروط به خواستن است: ﴿إِنَّ هَذِهِ تَذْكِرَةٌ فَمَن شَاءَ اتَّخَذْ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا﴾؛ «این [آیات] یادآور است، پس هر که بخواهد راهی به سوی خداوند برگزیند» (کهف: ۱۹/۱۸)، چنان‌که نیازمند تفکر است: ﴿...كَذَلِكَ يَبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ﴾؛ «این‌گونه خدا برای شما آیات را بیان می‌کند، باشد که

تفکر کنید» (بقره: ۲/ ۲۶۶) و (نک. انعام: ۶/ ۵۰ و بقره: ۲/ ۲۱۹) و نیازمند تعقل است: ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾؛ «ما [کتاب مبین] را خواندنی عربی فرو فرستادیم باشد که تعقل کنید» (یوسف: ۱۲/ ۲؛ بقره: ۲/ ۴۴؛ انعام: ۶/ ۳۲؛ نور: ۲۴/ ۶۱)

قرآن دارای اعجاز محتوایی و لسانی است و برای تبیین صراط مستقیم روش‌های پرشماری بکار می‌بندد ﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾ «به حکمت (و برهان) و موعظه نیکو به راه خدایت دعوت کن و با بهترین طریق با اهل جدل مناظره کن که البته خدای تو (عاقبت حال) کسانی را که از راه او گمراه شده و آنان را که هدایت یافته‌اند بهتر می‌داند.» (نحل: ۱۶/ ۱۲۵)، هر کدام از این روش‌ها حکمت (استدلال)، موعظه و جدال احسن با شیوه‌ای خاص، به تبیین حقیقت و هدایت‌گری پرداخته‌اند. قرآن کریم در روش استدلالی، پایه‌های متزلزل شبهه را به هم می‌ریزد و با استدلال‌های منطقی که بر بدیهیات عقلی استوار است حقیقت را آشکار می‌سازد: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا﴾ (نساء: ۴/ ۱۷۴)؛ «ای مردم از جانب خداوندتان شما را برهانی آمد، و به سوی شما نوری روشن‌کننده فرو فرستادیم». با اطمینان می‌توان گفت یکی از دلایلی که قرآن به طور مکرر بر تعقل و تفکر در فهم حقیقت تأکید می‌کند، این واقعیت است که تفکر و تعقل موجب افزایش قدرت منطقی جامعه در برابر هجوم نرم دشمنان اسلام می‌گردد که معمولاً در قالب انتشار شبهات و تبلیغ‌های مبتنی بر هیجان شکل می‌گیرد.

پژوهش حاضر با هدف تبیین این مسأله، در مقام اثبات، به بازخوانی منطقی مواجهه قرآن با شبهات پرداخته است و با روش نمونه‌گیری هدفمند، ده شبهه از شبهات مشترک ۳۰۰۰ دانشجوی را در رابطه با خلقت، اعطای نعمت، ملاک برتری و زندگی پس از مرگ، انتخاب و به تشریح دستگاه استدلالی آنها پرداخته است. بررسی پاسخ‌های قرآنی روشن می‌کند که پاسخگویی قرآن به شبهات دارای دو مؤلفه است: ۱. تحلیل علل ثبوتی ایجاد شبهه ۲. ارائه برهان منطقی در جهت کشف و اثبات حقیقت برای مخاطب. آنچه پژوهش حاضر را از سایر تلاش‌ها و پژوهش‌ها از جمله مقاله سید روح‌الله حسینی علی‌آبادی با عنوان «نگاه قرآنی به شایعه و شبهه، دور روش نفوذ فرهنگی دشمن از طریق رسانه»، مقاله فریحه مأمورزاده با عنوان «زبان قرآن از دیدگاه شهید مطهری» و مقاله آقای ابراهیم دادجو با عنوان «دستگاه منطقی قرآن کریم در افق منطق صوری» متمایز می‌کند، رویکرد منطقی (علم منطق) در بررسی داده‌های قرآنی و استخراج براهین و تبیین دستگاه استدلالی قرآن در موضوع شبهه است.

۲- چارچوب مفهومی بحث

ابتدا مفاهیم اصلی پژوهش تبیین می‌گردد، که عبارتند از:

۲-۱- شبهه

شبهه به مثابه نمودی معرفت‌شناسانه وارد سامانه معرفتی افراد می‌شود. این واژه که از «شبه» گرفته شده، هنگامی به کار می‌رود که میان دو امر شباهت عینی یا معنوی باشد، به گونه‌ای که موجب عدم تمایز دقیق آن دو از یکدیگر گردد (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ص ۴۴۳). ابن منظور شبهه را همان التباس می‌داند (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱۳، ص ۵۰۴)، بدین صورت که بر قامت باطل لباس حق پوشانده شده است. حضرت علی (ع) نیز فرموده‌اند: «وَإِنَّمَا سُمِّيتِ الشُّبُهَةُ شُبُهَةً لِأَنَّهَا تُشْبِهُ الْحَقَّ»؛ «شبهه را شبهه نام نهادند، بدین جهت که شبهه حق است» (نهج البلاغه، ۱۴۱۴، ص ۸۱). بنابراین، شبهه از ترکیب حق و باطل ایجاد می‌شود و موجب آسیب و خدشه در اعتقادات و باورهای افراد می‌گردد، خواه شبهه از سوی شبهه‌گران با هدف مخدوش ساختن اعتقادات و ارزش‌ها صادر گردد و خواه به وسیله واسطه‌هایی نقل شود که خود در شکل‌دهی آن نقشی نداشته‌اند و مقصودشان پرسشگری است.

۲-۲- شبهه‌گر

القاءکننده شبهه، فردی است که پیام خود را از طریق ترکیب حق و باطل به مخاطب می‌رساند تا مقام اثبات را در ذهن وی مخدوش سازد (بهمنی، ۱۳۹۴، ص ۲۸)، چنانکه در قرآن نیز اشاره شده است که: ﴿فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ﴾ (آل عمران: ۷/۳)؛ «کسانی که انحراف از حق به سوی باطل دارند (یهودیان و مانند آنها)، به دنبال متشابهات قرآن برای فتنه‌انگیزی و گمراه کردن مردم هستند» (ر.ک: مقاتل بن سلیمان، ۱۴۲۳، ج ۱، ص ۲۶۴)

۲-۳- شبهه‌پذیر

اشخاصی که به دلیل محدودیت یا فقر معرفتی و علمی، قدرت تمیز حق از باطل را ندارند، بنابراین به قصد استفهام به بیان شبهه می‌پردازند تا حقیقت را دریابند. (بهمنی، ۱۳۹۴، ص ۲۸).

۲-۴- منطق

ابزاری از جنس قانون است که به کار بردن آن موجب صیانت ذهن از لغزش در تفکر و اندیشه می‌گردد (ر.ک: مظفر، ۱۴۰۸، ص ۱۹). دو نکته در به‌کارگیری علم منطق حائز اهمیت است:

۱. علم منطق، تفکر و اندیشیدن را آموزش نمی‌دهد، بلکه شیوه درست فکر کردن را به انسان می‌آموزد.
۲. اکتفا به یادگیری شیوه درست اندیشیدن کافی نیست، برای منطقی بودن و مصونیت فکر از خطا نیازمند کاربرد قوانین منطقی در اندیشه و تفکر هستیم.

۵-۲- برهان

انسان دارای شعور و آگاهی است و حتی اگر منطق نخوانده باشد، مرتب از انواع حجت‌های معروف بهره می‌برد. ۹۹٪ از مردم فطرتاً و ناخودآگاه از منطق استفاده می‌کنند و در برابر آن تسلیم هستند (مظفر، ۱۴۰۸، ص ۱۶)، اما چون راه‌های علمی صحیح اندیشیدن و استدلال‌های نتیجه‌بخش را نیازموده‌اند، دچار خطا می‌شوند. شبهه‌گران از این ضعف استفاده نموده و با کاربست انواع مغالطات در بیانشان مردم را دچار تردید و تزلزل می‌نمایند.

راه‌های علمی استدلال در سه گروه قرار داده می‌شود:

۱. قیاس: در قیاس، ذهن با استفاده از اصول و قضایای کلی صحیح و درست، به نتیجه می‌رسد. بدین صورت که چند قضیه مورد قبول مخاطب که حتماً یکی از آنها کلی است و با حد وسط به یکدیگر مرتبط‌اند، کنار هم گذاشته و نتیجه‌ای گرفته می‌شود که مورد چالش مخاطب است. لذا قیاس را به گفتاری مرکب از چند قضیه که هرگاه پذیرفته شود، ذاتاً مستلزم پذیرش گفتار دیگری است، تعریف کرده‌اند (همان، ص ۱۸). این روش را بهترین روش استدلال گفته‌اند، زیرا نتیجه آن یقینی است. اغلب مغالطات شبهه‌گران حرفه‌ای نیز شکل قیاسی دارد. گفتنی است قیاس در منطق با قیاس در فقه، تنها دارای اشتراک لفظی هستند و اشتراک معنوی ندارند.
۲. تمثیل: در تمثیل ذهن از حکم یک شیء به حکم شیء دیگر، به دلیل جهت مشترکی که میان آن‌ها وجود دارد منتقل می‌شود. در این روش ذهن از جزئی به جزئی می‌رسد. این نوع از استدلال در قرآن بکار رفته است.
۳. استقراء: در استقراء ذهن جزئیاتی پرشمار را بررسی، سپس یک حکم عام و کلی را از آن‌ها استخراج و استنباط می‌کند. در این روش ذهن از جزئی به کلی می‌رسد (همان، صص ۱۶ و ۱۷).

۳- تحلیل منطقی شبهات منتخب

استدلال منطقی دارای شرایطی است که برای رسیدن به نتیجه مطلوب باید رعایت شود. اگر استدلال به شکل قیاس اقتراعی تنظیم شده باشد، برای حصول نتیجه لازم است به سه نکته توجه کرد: الف) ماده در صغرا و کبرای قیاس (مقدمه اول و دوم) صحیح باشد. ب) شرایط صوری برهان مطابق با اشکال منتج در قیاس باشد. ج) یکی از عنصرهای محوری مطلوب (حد وسط) در صغرا و کبرا وجود داشته باشد. چنانچه برهان به شکل قیاس استثنایی ارائه شود، برای دست‌یابی به نتیجه لازم است تلازم مقدم و تالی در شرطیه متصله و تافی مقدم و تالی در منفصله اثبات شده باشد (ر.ک: جوادی آملی، ۱۳۸۴، صص ۱۸-۱۹).

۱-۳- شبهات خلقت

دو رویکرد اصلی در بحث ایجاد انسان مطرح است، اول مکتب ثبات انواع یا فیکسیسم^۱ و دوم مکتب تبدل انواع یا ترانسفورمیسم^۲ که از اوایل قرن نوزدهم میلادی مورد توجه و قبول برخی اندیشمندان قرار گرفت. دیدگاه اول، قائل به خلقت مستقل انواع است و دیدگاه دوم، منشأ کنونی موجودات را انواع پیشینی می‌داند که در فرایند تکامل به انواع جدید تبدیل شده‌اند. این فرضیه با تلاش داروین، توسعه پیدا کرد (Loren Eiseley, 1958, P. 8).

اگرچه فرضیه تحول انواع، منافاتی با خلقت الهی ندارد (ر.ک: بهمنی، ۱۳۹۵، صص ۱۴۰-۱۳۰)، نظریه‌پردازان برخی مکاتب، از جمله ماتریالیست‌ها از این نظریه استفاده نمودند تا بتوانند ایدئولوژی خود را توجیه کنند و به نفوذ بیشتر مکتب خود در میان خواص و عوام دست یابند. آن‌ها برهان نظم، اتقان صنع و ... را که بیانگر فیض، قدرت و علم الهی در ایجاد ساختار هوشمندانه جهان است، تحت تأثیر فرضیه تکامل بی‌اعتبار اعلام کردند و چالش‌های بسیاری در مباحث خلقت جهان و انسان توسط خداوند مطرح کردند. این تنش‌ها و چالش‌های کلامی و فلسفی که به اعتبار نظریه داروین، قدرت یافته بودند، تا کنون نیز ادامه داشته و به ابزاری در جهت ترویج افکار ملحدانه مبدل شده است.

قرآن در هفت سوره، مباحث مربوط به خلقت انسان را تبیین نموده و استدلال لازم و کافی نیز در جهت رفع شبهات آورده است.

۱-۱-۳- شبهه نفی خالق

کسانی که در خلقت هستی شبهه می‌کنند، دلیلی مستدل بر نفی خداوند ندارند (ر.ک: جمالی‌نسب و محمدرضایی، ۱۳۷۱، صص ۱۲۲-۱۳۰)، بلکه برای نفی خالق به انکار مخلوق بودن هستی می‌پردازند (ر.ک: هاوکینگ، ۱۳۸۹، سراسر اثر). خداوند در پاسخ آنان چنین استدلال می‌کند: ﴿أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ﴾ (طور: ۳۵/۵۲). علامه طباطبایی در تفسیر آیه فرموده‌اند: «این که در این آیه کلمه «شیء» بدون الف و لام و نکره آمده است، به تقدیر صفتی است که متناسب با مقام باشد، مثلاً تقدیر کلام این‌گونه است: آیا ایشان از غیر آن چیزی که دیگران از آن خلق شده‌اند، خلق شده‌اند؟ و یا اینکه خودشان خود را آفریده‌اند؟ و در نتیجه مخلوق خدای سبحان نیستند» (ر.ک: طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۹، ص ۳۰). اغلب تفاسیر «من غیر شیء» را به معنای هیچ چیز گرفته‌اند (آلوسی، ۱۴۱۵، ج ۲۷، ص ۳۷/ طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۹، ص ۱۶۸/ میبدی، ۱۳۷۱، ج ۹، ص ۳۳۰). بنابراین، استدلال آیه بر محال بودن تسلسل و دور استوار است (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱، ج ۲۲، ص ۴۵۴).

1. Fixism

2. Transformism

استدلال اول (قیاس خلف): الف) انسان مسبوق به عدم است پس نیاز به علت ایجاد دارد؛ ب) علت ایجاد انسان یا خداوند است یا غیر خداوند. اگر خداوند علت ایجاد انسان نباشد، بنابراین یا عدم، علت ایجاد است یا خودش خود را بوجود آورده است. قطعاً عدم نمی‌تواند علت ایجاد انسان باشد (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۱، ص ۳۵۲)، زیرا اگر خودش علت ایجاد خود باشد، باید هم باشد تا خود را بوجود بیاورد و هم نباشد تا بوجود بیاید. این دو مستلزم اجتماع نقیضین است و اجتماع نقیضین محال است (مظفر، ۱۴۰۸، ص ۴۸). در نتیجه خداوند علت ایجاد انسان است.

۲-۱-۳- شبهه خلقت و صلاحیت خلافت انسان

احتجاج ملائک در رابطه با علت خلقت انسان است. ملائک، شبهه دارند و خواهان فهم حقیقت‌اند: ﴿...قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ﴾؛ «آیا در زمین کسی را قرار می‌دهی که در آن فساد و خونریزی کند؟ درحالی‌که ما تسبیح و حمد تو را بجا می‌آوریم و تو را تقدیس می‌کنیم» (بقره: ۳۰/۲). شبهه ملائک که به شکل استفهام بیان شده، شبهه شناختی است. برداشت آنان این بود که انسان موجود زمینی و مادی است و مرکب از قوای غضبی و شهوی است. زمین نیز دار تزاحم و محدودالجهات است و بی‌تردید زندگی در آن منجر به فساد و خونریزی می‌شود، درحالی‌که خلیفه‌الله باید نمایشگر مستخلف باشد و بیانگر شئون وجودی، آثار، احکام و تدابیری باشد که بخاطر تأمین آنها خلیفه و جانشین برای خود تعیین کرده است (ر.ک: طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱، صص ۱۷۸-۱۷۷). ملائکه دو نکته را نمی‌دانستند. اول؛ ضرورت وجود خلیفه که توجیه خلقت آسمان و زمین و خود ملائکه است و دوم؛ محدودیت خود را. آنها گمان می‌کردند با وجود حامد بودن و مبسوط و محیط و مسبوح و مقدس بودن، کامل‌اند، درحالی‌که بدون بسط و احاطه علمی به ضعف‌ها، راهی برای جبران آن‌ها و جایی برای تسبیح و حمد نیست (ر.ک: صفایی حائری، ۱۳۸۱، ج ۲، ص ۷۴).

شبهه اول (قیاس اقترانی): الف) نوع انسان، مفسد و خونریز است. ب) هر کسی که مفسد و خونریز است شایسته خلافت نیست.

نتیجه: انسان شایسته خلافت نیست.

شبهه دوم (قیاس اقترانی): الف) ما ملائک تسبیح‌کننده و تقدیس‌کننده خداوند هستیم و نوع آدم مفسد و خونریز است. ب) تسبیح‌کنندگان و تقدیس‌کنندگان خداوند بر مفسدان و خونریزان در خلافت ارجحیت دارند. نتیجه: ما ملائک برای خلافت خداوند نسبت به انسان ارجح هستیم.

تحلیل پاسخ الهی: خداوند سه دلیل نقضی و حلّی برای پاسخ به شبهه ملائک آورده است. دلیل و پاسخ اول، پاسخ نقضی است: ﴿... قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾ (بقره: ۲/۳۰). این پاسخ نقض صغرای قیاس اول است که ملائک ادعای آگاهی از ذاتیات نوع آدم را دارند، مبنی بر اینکه انسان مفسد و خونریز است. پاسخ اول (نقضی): الف) داوری شما درباره صلاحیت خلافت برای آدم بدون علم کافی است. ب) داوری درباره صلاحیت خلافت، بدون علم کافی صحیح نیست.

نتیجه: داوری شما درباره صلاحیت خلافت برای آدم صحیح نیست.

پاسخ دوم (حلّی): ﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ * قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ﴾ (بقره: ۲/۳۰-۳۱).

الف): هر کسی که علم بیشتری داشته باشد، دارای صلاحیت خلافت است. ب) علم آدم (ع) بیشتر از ملائکه است.

نتیجه: آدم (ع) دارای صلاحیت خلافت است.

پاسخ سوم (حلّی): ﴿قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ﴾ (بقره: ۲/۳۲). الف) کسی قادر است به طور صحیح خلیفه را تعیین کند که بر ظاهر و باطن هستی احاطه علمی داشته باشد. ب) من (خداوند متعال) بر ظاهر و باطن هستی احاطه علمی دارم. نتیجه: من (خداوند متعال) قادر به انتخاب صحیح خلیفه هستم.

۲-۳- شبهات اعطای نعمت

خدای تعالی روزی دهنده و روزی رسان است، اما برخی با دیدن ظاهر دنیا داران دچار شبهه می‌شوند که ثروتمندان انحصاراً به جهت خلاقیت خود و حسن تدبیر توانسته‌اند چنین ثروتی گردآورند یا آنها که ثروت بیشتری دارند مورد عنایت خاص الهی هستند و بر دیگران برتری دارند. خداوند در قرآن کریم از قارون و افراد قومش برای آگاهانیدن مردم و رفع شبه سخن می‌گوید و با استدلالی روشن، بطلان چنین پندار و شبهه‌ای را آشکار می‌سازد.

شبهه دیگری که در اعطای نعمت وجود دارد، شبهه برخی از مسیحیان و یهودیان است که معتقدند فقط کسانی به بهشت می‌روند که یهودی یا مسیحی باشند. این دیدگاه، امروزه به دیدگاه «انحصارگرایی نجات» معروف است (ر.ک: خسروپناه، ۱۳۸۸، ص ۱۹۶).

۱-۲-۳- شبهه قارون

شبهه قارون در موضع انکار و مبنی بر ناآگاهی از روابط حاکم بر نظام تکوین است. قارون با داشتن ثروت بسیار، گمان می‌کرد که تنها فاعل و علت کسب این ثروت، فقط خودش است؛ زیرا دانش جمع‌آوری مال را

می‌دانسته و با حسن تدبیر به ثروت رسیده است: ﴿...قَالَ إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي...﴾ (قصص: ۲۸/۷۸)، این تصور او را مغرور نمود و زندگی دنیا را بر آخرت ترجیح داد و در زمین فساد برانگیخت، خدای متعال هم خودش و هم اموالش را در زمین فرو برد، نه خوش فکری و حسن تدبیرش، مانع از هلاکت وی شد و نه جمعی که اطرافش بودند (ر.ک: طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۶، ص ۱۱۰). پیش از قارون نیز افراد قوی‌تر و ثروتمندتری هم بودند که به هلاکت رسیدند: ﴿...أَوْ لَمْ يَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِنْ قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَ أَكْثَرُ جَمْعًا...﴾ (قصص: ۲۸/۷۸).

مردم با استدلال روشنی از او خواستند با اموالش به دیگران نیکی کند: ﴿...وَلَا تَسَّ نَصِيْبِكَ مِنَ الدُّنْيَا وَ أَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ...﴾ (قصص: ۲۸/۷۷)، یعنی زیادی ثروت را از باب احسان به دیگران انفاق کن، همان‌طور که خدا از باب احسان به تو انفاق کرده، بدون اینکه تو مستحق و مستوجب آن باشی. این جمله برای جمله «وَلَا تَسَّ نَصِيْبِكَ مِنَ الدُّنْيَا» به منزله متمم است (ر.ک: طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۶، ص ۱۱۲/الوسی، ۱۴۱۵، ج ۱۶، ص ۱۱۱).

استدلال قوم: الف) تو مورد احسان خداوند بوده‌ای. ب) هر کسی که مورد احسان خداوند است باید به بندگانش احسان کند.

نتیجه: تو باید به بندگان خداوند احسان کنی.

اندرزهای مشفقانه و ناصحانه، بر انسان متکبر و مغرور تأثیر ندارد، زیرا خود را برتر و داناتر از دیگران می‌داند. قارون برای رهایی از مسئولیت در برابر فقرا و رد اندرزهای مشفقانه قوم، توحید افعالی خداوند را انکار کرد و مدعی شد آنچه بدست آورده، دستاورد علم و آگاهی اوست (ر.ک: مکارم شیرازی، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۳۷۲).

شبهه اول قارون (اخذ ما بالعرض به جای ما بالذات): الف) هر کس مالی را با علم خود به دست آورد، آن مال احسان خدا نیست و دستاورد خود شخص است. ب) من (قارون) این مال را با علم خود به دست آوردم.

نتیجه: مال من، احسان خدا نیست و دستاورد خودم است.

شبهه دوم: این شبهه از نوع ایهام انعکاس است، زیرا بقای ثروت ربطی به بقای آن برای اشخاص ندارد. الف) هر ثروتی که با علم انسان به دست آید، پایدار است. ب) ثروت من (قارون) با علمم به دست آمده است. نتیجه: ثروت من پایدار است.

قارون سپس با نمایشی با شکوه اموال خود را به رخ کشید: ﴿فَخَرَجَ عَلَىٰ قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ﴾ (قصص: ۲۸/۷۹). تفاخر با اموال تقریباً به صورت يك جنون عمومی در همه ثروتمندان مغرور وجود دارد، قارون نیز در منظر قوم خود (در برابر دیدگان محرومان و بینویان)، با عناد و مخالفت به نمایش ثروت و تفاخر پرداخت، و مردم

ساده‌بین را در حیرت فرو برد (ر.ک: مکارم شیرازی، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۳۷۳). این نمایش، برخی مردم ظاهر بین را که آرزومند زندگی دنیایی بودند تحت تأثیر قرار داد. آنان با این گمان که قارون بهره‌ای عظیم و لطف الهی است، دارایی قارون را تمنا کردند: ﴿قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ﴾ (قصص: ۷۹/۲۸)

قرآن هر دو صغرای قیاس قارون را اول با اقدام عملی و سپس گزارش اقدامات عملی پیشین الهی، نقض می‌کند. اولی با نقض مالکیت مستقل انسانی و دومی با نقض پایداری دارایی دنیا: ﴿فَحَسَبْنَا بِهِ وَ بَدَارِهِ الْأَرْضَ فَمَا كَانَ لَهُ مِنْ فِئَةٍ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُتَنَصِّرِينَ﴾ (قصص: ۸۱/۲۸) و ﴿... أَوْ لَمْ يَعْلَمِ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِنْ قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَ أَكْثَرُ جَمْعًا...﴾ (قصص: ۷۸/۲۸). استدلال اول: الف) اگر ثروت دستاورد انحصاری خود فرد باشد بر آن تسلط تام دارد. ب) قارون بر مالش تسلط تام نداشت (نتوانست تا زمانی که می‌خواست ثروتش را حفظ کند و با خسف الهی از میان رفت). نتیجه: ثروت قارون دستاورد انحصاری خودش نیست (داده الهی است و تحت شرایطی آن را از مالکیت شخص خارج می‌کند).

استدلال دوم: الف) هر کسی بتواند اقوام قوی‌تر با دارایی بیشتر از قارون را نابود کند، قادر است قارون را نیز نابود کند. ب) خداوند پیش از این اقوام قوی‌تر، با اموال بیشتر از قارون را نابود کرده است. نتیجه: خداوند قادر است قارون را نابود کند.

دوست‌داران دنیا با دیدن خسف قارون و خانه‌اش با استنباطی درونی، از آنچه گمان‌برده و اظهار کرده بودند پشیمان و به اشتباه خود اعتراف کردند: ﴿وَ أَصْبَحَ الَّذِينَ تَمَتُّوا مَكَانَهُ بِالْأَمْسِ يَقُولُونَ وَيَكَانَنَّ اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ يَقْدِرُ لَوْ لَا أَنْ مَنْ اللَّهُ عَلَيْنَا لَخَسَفَ بِنَا وَ يَكَانَهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ﴾ (قصص: ۲۸/۸۲).

۲-۲-۳- شبهه برتری صاحبان اموال و فرزند پسر

عده‌ای در مواجهه با افراد ثروتمند و دنیادار دچار حسرت و ازخودباختگی می‌گردند و بر این باورند که همه صاحبان ثروت مورد عنایت و حمایت خاص الهی هستند (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۵، ص ۵۱). خداوند در آیات ﴿أَيَحْسَبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُمْ بِهِ مِنْ مَالٍ وَ بَنِينَ نُسَارِعُ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ...﴾ (مؤمنون: ۵۵-۵۶)، به این شبهه می‌پردازد و این تفکر را رد می‌کند.

شبهه اول (مغالطه معنوی در صغرای قیاس): الف) مال و فرزندان پسر پاداش الهی‌اند. ب) هر کس پاداش الهی بیشتری بگیرد برتر است. نتیجه: هر کس ثروت و فرزندان پسر بیشتری داشته باشد، برتر است.

تحلیل پاسخ الهی: خداوند در آیات فوق‌الذکر استدلال شبهه‌گران را با استفهام انکاری نقض می‌کند و سخن آنان را از جنس ظن و گمان می‌داند. سپس برای آگاهانیدن آنان اعلام می‌کند: «چنین کسانی مشمول پاداش و خیر الهی نیستند، تأخیر در عذاب کافران و بهره‌مند ساختن آنان به مال و فرزندان به جهت املاء و استدراج آنان است، نه برای خیرخواهی» (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۵، ص ۵۲).

استدلال اول: الف) هر سخنی که بر مبنای گمان باشد احتمال اشتباه دارد. ب) سخن شما - اینکه صاحبان ثروت و پسران انسان‌های بهتری هستند چون اینها پاداش هستند - مبنی بر ظن و گمان است. نتیجه: سخن شما - اینکه صاحبان ثروت و پسران انسان‌های بهتری هستند چون اینها پاداش الهی اند - احتمال اشتباه دارد.

خداوند در ادامه صفات کسانی را که مشمول خیر و نعمت الهی هستند، برمی‌شمرد و به این ترتیب پاسخی حلی به شبهه‌گران داده می‌شود: ﴿إِنَّ الَّذِينَ هُمْ مِنْ خَشِيَةِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ وَالَّذِينَ هُمْ بِرَبِّهِمْ لَا يُشْرِكُونَ وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَىٰ رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ أُولَٰئِكَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَهُمْ لَهَا سَابِقُونَ﴾ (مؤمنون: ۲۳/۵۷-۶۱)، آن‌گاه صفات کسانی را که مبتلا به استدراج هستند و مشمول عذاب الهی اند بیان می‌فرماید: ﴿بَلْ قُلُوبُهُمْ فِي عَمْرَةٍ مِنْ هَذَا وَ لَهُمْ أَعْمَالٌ مِنْ دُونِ ذَٰلِكَ هُمْ لَهَا عَامِلُونَ * حَتَّىٰ إِذَا أَخَذْنَا مُتْرَفِيهِمْ بِالْعَذَابِ إِذَا هُمْ يَجْأَرُونَ﴾ (مؤمنون: ۲۳/۶۳-۶۴).

استدلال دوم: الف) هر کس در انجام خیر سریع عمل کند مورد عنایت خداست. ب) کسانی که از عظمت خداوندشان بیمناکند، به آیات خداوند ایمان می‌ورزند و به خداوند شرک نمی‌ورزند و از آن‌چه به آن‌ها داده شده گشاده‌دستی می‌کنند و از این‌که به سوی خداوندشان باز می‌گرداند، ترسانند؛ آنان در انجام خیر سریع عمل می‌کنند.

نتیجه: کسانی که از عظمت خداوندشان بیمناکند، به آیات خداوند ایمان می‌ورزند و به خداوند شرک نمی‌ورزند و از آن‌چه به آن‌ها داده شده است، گشاده‌دستی می‌کنند و از این‌که به سوی خداوندشان باز می‌گرداند، ترسانند؛ آنان مورد عنایت خداوندند.

استدلال سوم (قیاس خلف): الف) مترفانی که قلبشان در پوشش از حقایق کتاب الهی است و به اعمالی غیر از آموزه‌های آن عمل می‌کنند در معرض عذاب الهی اند. ب) صاحبان اموال و فرزندان پسر - یادشده - مترفانی اند که قلبشان در پوشش از درک حقایق کتاب الهی است و به اعمالی غیر از آموزه‌های آن عمل می‌کنند. نتیجه: صاحبان اموال و پسران - یادشده - در معرض عذاب الهی اند.

روشن است کسانی که در معرض عذاب الهی اند، هیچگاه مورد عنایت خاص خداوند نخواهد بود.

۳-۲-۳- شبهه اختصاص بهشت به یهودیان و نصارا

برابر گزارش قرآن کریم، شماری از اهل کتاب می‌گویند: ﴿لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَى تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ (بقره: ۱۱۱ / ۲)؛ یعنی کسی وارد بهشت نمی‌شود، مگر آن‌که یهودی یا نصرانی باشد. سیاق کلام در آیه، سیاق تعمیم بعد از تخصیص می‌گردد، بدین معنا که پس از سخن اختصاصی درباره یهود، وجهه کلام را به یهود و نصارا عمومیت داد، بدین جهت که یهود و نصارا در دشمنی با اسلام مشارکت داشتند (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۳۷۴).

صدر آیه بر گزاره‌ای شناختی دلالت دارد و خالی از دلالت بر هر نوع گرایشی است، زیرا می‌توان معتقد به انحصار چیزی بود، ولی در آن باره انحصار طلب نبود. با وجود این، ادامه آیه دلالت بر انحصارگرایی را برمی‌تابد که می‌فرماید «تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ؛ آن تمناهایشان است». به این ترتیب اهل کتاب در آیه، خواسته خود را به صورت گزاره‌ای شناختی درآورده‌اند، درحالی‌که مدعی واقعیتی توصیفی هستند. شواهدی در کتاب مقدس وجود دارد که این گرایش را تأیید می‌کند: «... لکن شما قوم برگزیده و کهنات ملوکانه و امت مقدس و قومی که ملک خاص خدا باشد» هستید (عهد جدید، ۲: ۹). در جای دیگری تنها راه نجات انسان‌ها را روی آوردن به مسیحیت اعلام می‌کند: «من راه حقیقت و حیات هستم، کسی به پدر آسمانی نمی‌رسد مگر بوسیله من» (عهد جدید، ۱۴: ۶).

خلاصه سخن، به گواهی قرآن برخی اهل کتاب عصر نزول، گرایش درونی خود را به صورت گزاره‌ای توصیفی و شناختی بیان می‌کنند که ادعایی واهی است. این ادعاهای واهی مبتنی بر ادعاهای دروغین دیگری چون ﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ﴾ (مائده: ۱۸ / ۵)؛ «یهود و نصاری گفتند: ما فرزندان و دوستان خدا هستیم» و نیز ﴿قُلْ إِنْ كَانَتْ لَكُمْ الدَّارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً مِنْ دُونِ النَّاسِ...﴾ (بقره: ۹۴ / ۲): «بگو: اگر سرای دیگر، نزد خدا، مخصوص شماست نه سایر مردم (پس آرزوی مرگ کنید)». در آیه اولی خود را پسران و دوستان خدا، و در دومی مالکین منحصر خانه آخرت برمی‌شمرند. با ادعای این اوصاف، ورود به بهشت را حق انحصاری خود دانسته‌اند تا مسلمانان را ناامید کنند. درحالی‌که سعادت واقعی انسان دایره مدار نامگذاری نیست و احدی در درگاه خدا احترامی جز با ایمان واقعی و عبودیت ندارد (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۳۷۴).

شبهه: الف) تنها یهودیان و نصرانیان وارد بهشت می‌شوند. ب) مسلمانان یهودی و نصرانی نیستند.

نتیجه: مسلمانان وارد بهشت نمی‌شوند.

تحلیل پاسخ: تنها خدا که مالک همه هستی و بهشت است از قوانین بهشت آگاه است. هر کس ادعایی درباره بهشت دارد، باید از مقررات خدا باخبر باشد یا با دلیل و برهان آن را اثبات کند. مدعیان اهل کتاب به

سخنی از جانب خدا در این باره دسترسی ندارند، پس باید، با برهان اقامه دلیل کنند؛ ﴿قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ (بقره: ۱۱۱/۲). استدلال‌های موجود در این سخن به این شرح است:

استدلال اول (پاسخ نقضی): الف) هر کس ادعایی صادقانه دارد، سخنش همراه با برهان است. ب) این ادعا که تنها یهودیان و نصارا وارد بهشت می‌شوند، بدون برهان است.

نتیجه: مدعیان این ادعا که تنها یهودیان و نصارا وارد بهشت می‌شوند صادق نیستند.

آن‌گاه خدا همان‌گونه که از یهودیان و نصرانیان درخواست برهان می‌کند، ملاک برخورداری از پاداش‌های اخروی را که به صورت بهشت تجلی می‌یابد، بیان می‌کند. این ملاک به منزله حد وسط برای برهان ورود به بهشت و برخورداری از آن است: ﴿بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ (بقره: ۱۱۲/۲). به این ترتیب استدلال دوم از این قرار است:

الف) کسی نزد خدا مأجور [در بهشت] است که تسلیم خدا و محسن باشد. ب) مدعیان اهل کتاب تسلیم خدا و محسن نیستند [از فرمان خدا مبنی بر ایمان به پیامبر خاتم که همراه با آیات بینات و برهان است، نافرمانی کرده‌اند و به دستورات الهی بی‌توجه‌اند].

نتیجه: مدعیان اهل کتاب نزد خدا مأجور [در بهشت] نیستند.

۳-۳- شبهه برتری ابلیس بر آدم (ع)

شبهه حاضر، در حقیقت شبهه کسانی است که اموری از قبیل حسب و نسب، زیبایی و مانند آن را که انسان در برخورداری از آنها هیچ دخالتی ندارد و تکوینی هستند، ملاک برتری بر سایرین می‌دانند. دستاویزهایی که بشر به واسطه آنها مبتلا به تکبر می‌گردد؛ درحالی‌که ملاک برتری در تکوینیات به بیشتر بودن عنایت الهی بستگی دارد و هیچ یک از موجودات عالم تکوین به حسب ذات خود بر دیگری برتری ندارد (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۸، ص ۲۹). قرآن با طرح شبهه ابلیس و استدلال وی به برتری تکوینی‌اش، پاسخی مستدل می‌دهد، تا اینگونه باورها و عقاید را رد کند.

۱-۳-۳- شبهه ابلیس

ابلیس برای اطاعت نکردن از فرمان خدا در سجده بر آدم (ع)، استدلالی را طرح کرد که ناشی از مشکل شناختی اوست. ابلیس به اشتباه، خود را برتر از آدم (ع) می‌دانست، با این دلیل که آتش برتر از خاک است و ملاک برتری را نه در عملکرد، بلکه در جنس است. با این تصور غلط، جهل را با جهالت خود می‌آمیزد و در برابر خدا برای اثبات برتری خود به مقایسه ماده آفرینش خود و آدم (ع) می‌پردازد؛ درحالی‌که به مخلوق بودن خود و انسان اذعان دارد: ﴿... وَ لَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا

إِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ قَالَ مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ ﴿۱۱-۱۲﴾ (اعراف: ۱۱-۱۲). البته برخی از مفسران معتقدند که ابلیس حتی در این مسأله که آتش برتر از خاک است نیز اشتباه کرده، زیرا خاک به دلایل متعدد برتر از آتش است و حیات که از بهترین نعمات الهی است از خاک نشات می‌گیرد (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱، ج ۶، ص ۱۰۰).

این احتمال نیز وجود دارد که عامل شناختی موجب نافرمانی ابلیس، ندانستن ملاک برتری وجودات نبوده، بلکه توهم داشتن استقلال ذاتی وجودی خود در برابر خداوند باشد و همین تفکر نادرست سبب شده کبریای خداوند بزرگ را نادیده بگیرد و خود را در قبال خالقش، موجودی مستقل بداند. بدین جهت امر الهی را امتثال نکند و در جستجوی دلیلی برای صحت عمل خود باشد. پس اگر ابلیس عصیان ورزید و مستحق طرد شد، بخاطر توهم استقلال وجودی اش در برابر خداوند و تکبر وی بود (ر.ک: طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۸، ص ۳۰).

نظر علامه با شبهه فرشتگان تأیید می‌شود؛ زیرا ماهیت تکوینی فرشتگان، مجرد و به هر صورت از ماده برتر است، اما شبهه فرشتگان در حوزه عملکرد انسان و مقایسه آن با عملکرد خودشان بود نه جنس و ماهیت. شبهه بجا بود، زیرا ارزش وجود به عملکردهای صحیح اوست، لذا هنگام پاسخ‌دهی خداوند، متوجه فقر معرفتی خود شدند و بدون تکبر فرمان الهی را پذیرفتند (ر.ک: همین مقاله، صفحات پیشین).

شبهه اول: الف) هر چه از آتش آفریده شده برتر است از آنچه از خاک آفریده شده است. ب) من (ابلیس) از آتش آفریده شده‌ام و آدم از خاک آفریده شده است.

نتیجه: من (ابلیس) از آدم برترم.

شبهه دوم: الف) برتری کسی بر دیگری زمانی اثبات می‌شود که در مقابل آن کرنش (سجده) نکند. ب) من (ابلیس) در مقابل آدم سجده نمی‌کنم.

نتیجه: برتری من (ابلیس) [با سجده نکردن بر آدم] اثبات می‌شود.

شبهه دوم را می‌توان شبهه در اثبات بنامیم.

تحلیل پاسخ‌های الهی: شبهه ابلیس به علت تکبر و جهالت اوست. یعنی او به رغم آگاهی به علت خود- برتری مثل نادانان رفتار می‌کند. بنابراین، خداوند متعال هم به‌طور عملی - با فرمان تکوینی هبوط - و هم به‌طور گفتاری - با اعلام صاغر بودن او - شبهه وی را پاسخ می‌دهد: ﴿قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ﴾ (اعراف: ۱۳/۷). و بدین وسیله، ادعای او در عمل و گفتار خداوند متعال نقض می‌شود:

استدلال اول (نقضی): الف) هر کس هبوط کند برتر نیست. ب) ابلیس هبوط کرد.

نتیجه: ابلیس برتر نیست.

استدلال دوم (حلی): الف) خدا به ملائک و ابلیس فرمان داد در برابر آدم (ع) سجده کنند. ب) کسی برتر

است که خدا فرمان دهد دیگران در برابرش کرنش (سجده) کنند.

نتیجه: آدم (ع) از ملائک و ابلیس برتر است.

استدلال سوم (حلی): الف) هر کس در برابر فرمان الهی تکبر کند، موجود حقیری (صاغر) است. ب) ابلیس در برابر فرمان الهی تکبر کرد. نتیجه: ابلیس حقیر (صاغر) است.

۲-۳-۳- شبهه برخورداری انحصاری از آخرت نزد خدا

یهودیان ادعا می‌کنند تنها آنان متنعم به پادشاهی‌های اخروی خداوند خواهند بود. ادعا در این گفتارها هویدا است: ﴿لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَّعْدُودَةً﴾ (بقره: ۸۰/۳)؛ «جز چند روزی آتش با ما تماس نمی‌گیرد» و نیز در پاسخ به دعوت به ایمان گفتند: ﴿تُؤْمِنُ بِمَا أُنزِلَ عَلَيْنَا﴾ (بقره: ۹۱/۲)؛ «به آنچه بر خود ما نازل شده ایمان می‌آوریم». هر دو گزاره یهودیان، با التزام دلالت می‌کند بر اینکه یهودیان مدعی نجات در آخرت هستند و دیگران را اهل نجات و سعادت نمی‌دانند، ضمن آنکه نجات و سعادت خود را مشوب به هلاکت و شقاوت نمی‌دانند. تصور آنان بر این است که به خاطر گوساله‌پرستی فقط چند روزی معذب خواهند شد (ر.ک: طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۳۴۲). قرآن با استدلال به لوازم اعتقادشان و با برهان خلف ادعای آنان را نقض می‌کند: ﴿قُلْ إِنْ كَانَتْ لَكُمْ الدَّارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ، وَ لَنْ يَتَمَنَّوْهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيهِمْ﴾ (بقره: ۹۴-۹۵). خداوند بر نادرستی ادعای یهودیان بدین مضمون استدلال می‌کند: «اگر واقعا معتقدید که فقط شما به بهشت می‌روید، و این ادعا را باور دارید پس آرزوی مرگ کنید؛ بدین جهت که حائل میان شما و بهشت، مرگ است. پس باید آرزوی مرگ کنید تا حائل برداشته شود، از دار دنیای پست رهایی یابید و برای همیشه در بهشت متنعم شوید» (ر.ک: طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۴۵۱). استدلال اول: الف) هرکسی در ادعای «متنعم بودن در سرای آخرت» صادق باشد؛ تمنای مرگ می‌کند. ب) یهودیان ادعای «متنعم بودن در سرای آخرت» را دارند، اما هرگز تمنای مرگ نمی‌کنند.

نتیجه: یهودیان در ادعای «متنعم بودن در سرای آخرت» صادق نیستند.

استدلال دوم (قیاس استثنایی): الف) اگر می‌دانید «سرای آخرت تنها و سره برای شماست»، پس باید آرزوی مرگ کنید. ب) آرزوی مرگ نمی‌کنید.

نتیجه: پس نمی‌دانید «سرای آخرت تنها و سره» برای شماست.

آیات بعد دربردارنده استدلال‌های دیگری است که به تحلیل یکی از آن‌ها بسنده می‌کنیم: ﴿وَلْتَجِدَنَّهْم أٰخَرَصَ النَّاسِ عَلَىٰ حَيٰةٍ وَ مِّنَ الَّذِيْنَ اٰشْرَكُوْا يَوْمَۤ اٰحَدُهُمْ لَوْ يُعْمَرُ اَلْفَ سَنَةٍ وَا مَا هُوَ بِمُرْحَرَجٍ مِّنَ الْعَذَابِ اَنْ يُعْمَرَ وَ اللّٰهُ بَصِيْرٌۢ بِمَا يَعْمَلُوْنَ﴾ (بقره: ۹۶/۳)

استدلال سوم (نقضی): الف) کسی که می‌داند سرای آخرت تنها و سره برای اوست، حریص بر زندگی نیست. ب) یهودیان حریص‌تر از سایر مردم و مشرکان به زندگی‌اند. نتیجه: یهودیان می‌دانند که سرای آخرت تنها و سره برای آنان نیست.

۳-۳-۳- شبهه ادعای ایمان

شبهه ادعای ایمان، شبهه کسانی است که تصور می‌کنند با اقرار به وجود خدا مؤمن هستند. در واقع شرط لازم را با شرط کافی خلط کرده‌اند، بدین نحو که شرط لازم را شرط کافی دانسته‌اند. اقرار زبانی به وجود خداوند، شرط لازم ایمان است، اما شرط کافی نیست: ﴿قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَ لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَ إِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئاً إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ (حجرات: ۱۴/۴۹). آیه به صورت واقعی توصیفی آمده است، اما در واقع گزاره‌ای شناختی است که تفاوت میان مسلمان و مؤمن را متذکر می‌گردد. عبارت «وَ لَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا» استدراک و اعراض از دلالت معنای جمله پیشین است. تقدیر کلام چنین است: نگویید ایمان آورده‌ایم، بلکه بگویید اسلام آورده‌ایم (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۸، ص ۴۹۱).

شبهه: الف) هرکس به وجود خداوند اقرار کند، مؤمن است. ب) ما (اعراب) به وجود خداوند اقرار داریم. نتیجه: ما (اعراب) مؤمن هستیم.

تحلیل پاسخ الهی: خداوند نخست ادعای ایشان را نقض می‌کند، مبنی بر اینکه اقرار زبانی شرط لازم ایمان است و نه شرط کافی، ﴿... وَ لَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَ لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ﴾. برای ثبوت و تحقق ایمان شروط دیگری نیز لازم است، زیرا ایمان، قائم به قلب و از قبیل باور و اعتقاد است، درحالی‌که اسلام به معنای تسلیم، قائم به جوارح است. تسلیم شدن زبان، اقرار به شهادتین است و تسلیم شدن سایر اعضا به این است که هر چه خدا دستور می‌دهد انجام دهد، چه باور قلبی و اعتقاد به حقانیت دستورات الهی داشته باشد یا نداشته باشد (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۸، ص ۴۹۲ و ج ۱۶، ص ۴۷۰). از جمله شرایط ایمان: ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَ إِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَ عَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ﴾ (انفال: ۸/۲). مومن کسی است که ایمان ه قل او ورود کرده و آن را تحت تاثیر قرار داده است و به حدی از کمال رسیده است که مقام پروردگارش را و جایگاه خویش را شناخته، و فهمیده است که تمام امور به دست خدای متعال است، در این مرتبه، ایمان محقق گردیده و در رفتار ظهور می‌یابد و مومن بر خداوند توکل کرده و تابع اراده او می‌شود، و او را در تمامی امور مهم زندگی خویش وکیل گرفته و به آنچه که او در مسیر زندگیش مقدر می‌کند رضا می‌دهد و بر طبق شرایع و احکام شریعت عمل می‌کند. (ر.ک: طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۹، ص ۱۱)

استدلال اول (قیاس شرطی): الف) اگر ایمان وارد قلب شود انسان مؤمن می‌شود. ب) ایمان وارد قلب اعراب وارد نشده است.

نتیجه: اعراب مؤمن نشده‌اند.

استدلال دوم (قیاس اقترانی): الف) مسلمانان کسانی هستند که در گفتار و کردار اسلامی هستند. ب) اعراب (مذکور) کسانی هستند که در گفتار و کردار اسلامی هستند. نتیجه: اعراب (مذکور) مسلمان هستند.

۴-۳- شبهات معاد

شمار آیات قرآن درباره معاد، بیش از ۱۴۰۰ آیه است. این تعداد آیه، متذکر حساسیت و اهمیت توجه به مسأله زندگی پس از مرگ است. داده‌های قرآن حاکی از آن است که شبهات معاد از سوی دو گروه مطرح شده است. گروه اول، کسانی که خداوند متعال و صفات او را نمی‌شناسند و آفرینش دوباره انسان را بعید و ناممکن می‌شمارند. گروه دوم با استبعاد و انکار معاد، می‌خواهند بدون دغدغه گناه کنند و کسی آنها را سرزنش نکند (ر.ک: قیامت: ۳-۵). خداوند با استدلال‌های منطقی شبهات هر دو گروه را پاسخ می‌دهد (ر.ک: حسینی طهرانی، ۱۴۰۷، سراسر اثر).

۱-۴-۳- شبهه استبعاد معاد

شبهه استبعاد در خلقت دوباره انسان ناشی از فقر معرفتی نسبت به خداوند متعال و صفات اوست (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۸، ص ۵۰۶). آیاتی که شبهه را گزارش می‌کنند: ﴿إِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا ذَلِكَ رَجْعٌ بَعِيدٌ﴾ (ق: ۵۰ / ۳؛ همچنین آیات سجده: ۳۲ / ۱۰؛ رعد: ۱۳ / ۵؛ سبأ: ۳۴ / ۸). استفهام در آیه، استفهام تعجبی است، یعنی استفهامی که منظور از آن شگفت‌زدگی است. حذف جواب «اذا» برای اشاره به سطح تعجب است، یعنی آنقدر عجیب است که قابل بیان نیست، عقل آن را نمی‌پذیرد. این آیه همان مضمونی را افاده می‌کند که آیه ﴿وَقَالُوا أَإِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ أَإِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ﴾ (سجده: ۳۲ / ۱۰) آن را افاده می‌کند (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۸، ص ۵۰۶).

شبهه: الف) اگر اشیاء تجزیه شوند و درهم بیامیزند، امکان جداکردن اجزاء هر شیء بعید است.

ب) انسانها پس از مرگ تجزیه می‌شوند و درهم می‌آمیزند.

نتیجه: امکان جداکردن اجزاء انسان‌ها پس از مرگ بعید است.

تحلیل پاسخ: خدای تعالی به وضوح از طریق خلف، آفرینش پیشین را به عنوان حجت و دلیل، بر امکان و وقوع آفرینش پس از مرگ بیان می‌کند، زیرا آفرینش نخستین از صفات کمالیه خداوند پرده برمی‌دارد و توانایی خداوند را در تمام جهات آفرینش برای بشر معلوم می‌سازد: ﴿الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ ثُمَّ سَوَّاهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ

و الْأَبْصَارَ وَ الْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ ﴿ سجده: ۳۲/۹-۷. در سوره «ق» نیز می‌فرماید: «بی‌تردید ما آنچه را که زمین از اجسادشان می‌کاهد، می‌دانیم و نزد ما در کتابی محفوظ است» (ق: ۵۰/۴) و در ادامه از آفرینش هستی سخن می‌گوید تا علم و قدرت خویش را در مقام ثبوت بیان کند و استدلال را کامل نماید (ر.ک: ق: ۵۰/۸-۶).

استدلال اول (پاسخ نفی از طریق خلف): الف) اگر کسی قدرت بوجود آوردن انسان را نداشته باشد، بعد از اضمحلال آن نیز قادر به بازسازی آن نیست. ب) خداوند قادر نیست پس از اضمحلال بشر آن را بازسازی کند.

نتیجه: خداوند قدرت بوجود آوردن انسان را ندارد (شبهه‌گران خلقت اولیه توسط خداوند را قبول داشتند و کافر نبودند).

نتیجه خلاف فرض است. بنابراین: خداوند که قدرت ایجاد را دارد قدرت ایجاد پس از اضمحلال را هم دارد.

پاسخ حلی: ﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ... فَمَا يُكَذِّبُكَ بَعْدُ بِالذِّينِ أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ﴾ (تین: ۴/۹۵ و ۷-۸); استفهام برای تقریر و تثبیت مطلب قبل است، و «احکم الحاکمین بودن خدا» به این معنا که خداوند بالاتر از هر حاکمی است، پس تفریعی که در جمله «فَمَا يُكَذِّبُكَ بَعْدُ بِالذِّينِ» شده، از قبیل تفریع نتیجه بر حجت می‌باشد، و جمله «أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ» حجت مذکور را کامل می‌کند، چون تمامیت حجت، موقوف بر احکم الحاکمین بودن خداوند است (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۵۴۳). حاصل استدلال این است: انسان در احسن تقویم خلق شده و خداوند احکم الحاکمین است. خداوند دانایی و توانایی خلق انسان به بهترین وجه را دارد، بنابراین، اگر از بین برود، با همان دانایی و توانایی قادر به خلق آن است.

پاسخ دوم: (با بیانی مفصل‌تر درباره فرایند آفرینش انسان): کسی که قبل از این انسان را آفریده و فرایند تکون او را پیش برده است، می‌تواند پس از مرگ نیز او را احیا کند. ب) خدا قبل از این انسان را آفریده و فرایند تکون او را پیش برده است.

نتیجه: خدا می‌تواند پس از مرگ انسان را احیا کند.

استدلال سوم (قیاس مرکب موصوله): الف) خلقت هر موجودی مستلزم علم نسبت به آن موجود دارد.

ب) خداوند انسان را آفریده است. نتیجه اول: خداوند نسبت به خلق انسان علم دارد.

نتیجه برهان اول مقدمه برای برهان دوم است:

الف) هر کسی که علم ایجاد چیزی را داشته باشد، اگر نقصی در آن پدید آید، آن را می‌داند و قادر به

بازسازی آن است. ب) خداوند علم ایجاد انسان را دارد.

نتیجه: خداوند نقصی را که در انسان (با مرگ و پوسیده شدن) پدید می‌آید، می‌داند و قادر به بازسازی آن است.

۲-۴-۳- شبهه انکار معاد

شبهه‌گر با انکار معاد می‌خواهد بدون دغدغه گناه کند و پاسخگوی اعمال خود نباشد: ﴿أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ بَلَىٰ قَادِرِينَ عَلَىٰ أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ﴾؛ «آیا انسان می‌پندارد که ما دیگر ابداء استخوان‌های (پوسیده) او را باز جمع نمی‌کنیم؟ آری ما قادریم که سرانگشتان او را هم درست کنیم. بلکه انسان می‌خواهد ما دام العمر گناه کند» (ر.ک: قیامت: ۷۵/۵-۳).

ملحدان آفریدگاری برای زندگی و مرگ نمی‌پذیرند. در نظر آنان جز زندگی دنیا زندگی دیگری در کار نیست: ﴿وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ وَمَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ﴾ (جاثیه: ۲۴/۴۵).

استدلال شبهه‌گران: الف) ما فقط زندگی دنیا را تجربه کرده‌ایم. ب) فقط آن چیزی وجود دارد که مورد تجربه ما باشد.

نتیجه: فقط زندگی دنیا وجود دارد.

تحلیل پاسخ: خدای تعالی در دو آیه، از آفرینش آسمان و زمین و نیز مشکلاتِ سمع و قلب و بصر ملحدان یعنی از آسیب در ابزار علمی آنان خبر می‌دهد. در ابتدا عامل انگیزشی این آسیب‌ها را بیان می‌کند، سپس از تجربه‌گرایی ناقص - آمیخته به هوای نفس - آنان را رونمایی می‌کند: ﴿وَحَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَلِيُجْزِيَ كُلَّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَغَشَاوَهُ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ﴾ (جاثیه: ۲۲-۲۳/۴۵).

افزون بر این، پس از بیان سخن قاطع و مشتمل بر حصر ملحدان که متضمن ادعای برخورداری از علم قاطع است؛ «ما هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ»، دو حقیقت مهم درباره این کنش معرفتی آنان بیان می‌شود؛ اول؛ نفی مطلق علم این افراد درباره گستره زندگی و عامل مرگ با نکره در سیاق نفی «ما لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ»، دوم؛ تأکید بر تکیه آنان در این شبهه بر گمان، با حصر آنان در گمان‌ورزی؛ «إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ» (جاثیه: ۲۴/۴۵). به‌کارگیری فعل مضارع «يَظُنُّونَ» نشان از استمرار گمانه‌پردازی آنان دارد. یعنی گویی در دور باطل گمانه‌پردازی افتاده‌اند و کنش معرفتی مستمر آنان فراتر از آن نیست. نکته چشمگیر آن است که خدای تعالی، دریافت‌های نقلی (سمع)، استنتاج‌های اندیشه‌ای (قلبی) و مشاهده‌ای (بصر) را که ابزار و پردازش

داده‌های تجربی است، نفی نمی‌کند؛ بلکه نادرستی نتایج آن را در صورتی که همراه با انگیزه‌های فراتجربی باشند نفی می‌کند.

پاسخ اول با نقض ادعای علم و اثبات وجود موانع علم، داده شده است:

الف) هر که هوای خود را اله (معبود و مطاع) قرار دهد، ابزار تجربه (سمع و بصر) و وسیله پردازش آن‌ها (قلب) دچار پوششی می‌شود که مانع آگاهی علمی آنان در اموری که تمایلی به آن ندارند می‌شود.

ب) شبهه‌گران هوای خود را اله قرار داده‌اند.

نتیجه: ابزار تجربه (سمع و بصر) و وسیله پردازش آن‌ها (قلب) دچار پوششی می‌شود که مانع آگاهی علمی آنان در اموری که تمایلی به آن ندارند، می‌شود.

پاسخ دوم با اثبات گمان‌پردازی مستمر ملحدان شکل گرفته است: الف) کنش معرفتی کسانی که دچار مانع (غشاوه) در ادراک بیرونی (سمع و بصر) و درونی (قلب) است، جز گمانه‌پردازی نیست. ب) ملحدان دچار مانع در ادراک بیرونی و درونی‌اند.

نتیجه: کنش معرفتی ملحدان جز گمانه‌پردازی نیست.

در سوره یس یکی دیگر از شبهات شبهه‌گران مطرح می‌گردد: ﴿وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ﴾ (یس: ۷۸/۳۶)؛ «و برای ما مثلی آورد و آفرینش خود را فراموش کرد؛ گفت: چه کسی این استخوان‌ها را درحالی‌که پوسیده است زنده خواهد کرد؟» شبهه انکار معاد به جهت نسیان و فراموشکاری و ضعف علمی مطرح است.

تحلیل پاسخ: خداوند ابتدا خلقت اولیه آنان را یادآوری می‌نماید ﴿قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ﴾ (یس: ۷۹/۳۶). کلمه انشاء به معنای ایجاد ابتدایی است و اگر عبارت (اول مره) را آورده با اینکه کلمه (انشاء) آن را افاده می‌کند، به منظور تأکید بیشتر است. عبارت (هُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ) اشاره است به اینکه خدای تعالی نه چیزی را فراموش می‌کند و نه نسبت به چیزی جاهل است (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۷، صص ۶۶-۶۷).

سپس استدلال را در دو مرتبه ممکن بودن خلقت دوباره و توانایی خداوند بر انجام این امکان در آیات ۸۰ و ۸۱ سوره یس بیان می‌کند: اول به توانایی خداوند بر انجام آنچه به نظر محال می‌آید می‌پردازد: ﴿الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقَدُونَ﴾. در بادیه عرب دو درخت وجود دارد به نامهای «مرخ» و «غفار»، هرگاه شاخه مرخ را به شاخه‌ای از غفار بمالند، آتش می‌گیرد، با وجودی که سبز و تازه است، پس خدایی که قادر است بر ایجاد آتش از درختی که در نهایت رطوبت و سبزی است، با وجود مابینت و تضاد آب و آتش، پس بر اعاده انسان نیز پس از مرگ که به نظر محال می‌آید قدرت دارد (همان).

پاسخ اول (قیاس مرکب): الف) انسان با علم محدود و مشککی که دارد، برخی امور را محال وقوعی می‌داند که ممکن الوجودند. ب) انسان با علم محدود و مشککی که دارد زندگی دوباره را محال وقوعی می‌داند. نتیجه: زندگی دوباره از نظر انسان محال وقوعی است، اما ممکن الوجود است (امکان ذاتی). الف) زندگی دوباره از نظر انسان محال وقوعی است، اما ممکن الوجود است (امکان ذاتی). ب) خداوند قدرت انجام اموری را که از نظر انسان محال وقوعی (ممکن ذاتی) است دارد. نتیجه: خداوند قدرت انجام زندگی دوباره برای بشر را دارد.

در مرحله دوم، توانایی خداوند بر احیای دوباره انسان، با اشعار به توانایی خداوند بر خلقت تمام هستی از جمله انسان را مطرح می‌کند: ﴿أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَىٰ وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ﴾ (یس: ۳۶/۸۱)؛ ﴿أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَمْ يَعْزِبْ عَنْهُمْ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَىٰ بَلَىٰ إِنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ (احقاف: ۳۳/۴۶) و ﴿وَاللَّهُ أَنْبَتَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا ثُمَّ يُعِيدُكُمْ فِيهَا وَيُخْرِجُكُمْ إِخْرَاجًا﴾ (نوح/ ۱۷-۱۸). این آیات و آیات پرشمار دیگری علم و قدرت الهی را در آفرینش مکرر بیان می‌دارد. مقصود از «سماوات و الارض» مجموع عالم است، و معنای آیه بر حسب افاده مقام این است: خدایی که قادر بر خلقت تمامی عالم است، و همه عالم با آن همه عظمت که در آن است وی را عاجز نکرد، هرگز ممکن نیست یک جزو کوچک از آن- یعنی انسان‌ها- بتوانند او را عاجز سازند (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۷، ص ۵۱۸).

پاسخ دوم: الف) کسی که علم آفرینش تمام هستی را دارد و آن را آفریده است، علم آفرینش جزء آن (انسان) را هم دارد. ب) خداوند علم آفرینش تمام هستی را دارد و آن را آفریده است. نتیجه: خداوند علم آفرینش جزء آن (انسان) را هم دارد.

در پایان سوره یس خداوند متعال تأکید می‌نماید قدرت تام و بلامنازع، متعلق به اوست بدون آنکه چیزی یا کسی بتواند مانع اعمال قدرت او گردد: ﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾ (یس: ۳۶/۸۲).

نتیجه‌گیری

۱. قرآن برای هدایت انسان نازل شده است، بخش بزرگی از هدایت انسان بر حیطة شناختی و معرفتی انسان تکیه دارد. بنابراین، قرآن با برخورداری از عناصر معرفتی بسنده، حیطة شناختی و معرفتی انسان را تأمین می‌کند.
۲. قرآن کریم علاوه بر تمثیل، نقل تجارب تاریخی و اخبار غیبی در پاسخگویی به شبهات، عناصر معرفتی لازم را درج و مخاطب را از طریق برهان و استدلال به شناخت و معرفت لازم می‌رساند.

۳. دستگاه منطقی قرآن، محدود به اقامه مستقیم برهان نیست، بلکه با ذکر حجت‌ها که نقش اوسط را در دستگاه استدلالی دارند، به مدد عقل انسان می‌آید تا خود بتواند استدلال‌های لازم را در پاسخ به شبهات صورت‌بندی کند. اخبار و توصیفات و حتی انشانات در بردارنده عناصر یاد شده‌اند.
۴. پاسخ‌های قرآن نشان می‌دهد، پاسخگویی قرآن به شبهات دارای سه مؤلفه اساسی است: ۱. تحلیل علل ثبوتی شکل‌گیری شبهه؛ ۲. عناصر حجت برای پشتیبانی خرد مخاطبان؛ ۳. برهان منطقی در جهت کشف و اثبات حقیقت.

منابع و مأخذ

- ۱- قرآن کریم، ترجمه: محمد مهدی فولادوند، تهران: دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی، ۱۳۷۶.
- ۲- نهج البلاغة؛ تصحيح صبحی صالح، قم: هجرت، ۱۴۱۴ ق.
۱. آلوسی، محمود بن عبدالله؛ روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی؛ بیروت: دار الکتب العلمیة، منشورات محمد علی بیضون، ۱۴۱۵ ق.
۲. آیزلی، لورن؛ قرن داروین (اکتشافات عصر داروین)؛ ترجمه: محمود بهزاد، بی جا، بی نا، بی تا.
۳. ابن منظور، محمد بن مکرم؛ لسان العرب؛ ج ۳، به کوشش: جمال الدین میردامادی، بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۴ ق.
۴. بهمینی، سعید؛ منطق پاسخ دهی قرآن؛ قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۹۴ ش.
۵. بهمینی، فرانک؛ «بررسی مبانی و پیامدهای کلامی انسان شناسی داروینی و نقد آن بر اساس حکمت صدرایی»، پایان نامه دکتری، رشته فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه قم، ۱۳۹۵ ش.
۶. حسینی علی آباد، سیدروح الله و مهدی ابوطالبی؛ «نگاه قرآنی به شایعه و شبهه، دو روش نفوذ فرهنگی دشمن از طریق رسانه»؛ مجله معرفت، شماره چهارم، صص ۵۹-۶۸، ۱۳۹۷ ش.
۷. حسینی طهرانی، سید محمدحسین؛ معادشناسی؛ تهران: انتشارات حکمت، ۱۴۰۷ ق.
۸. خسروپناه، عبدالحسین؛ کلام جدید با رویکرد اسلامی؛ قم: دفتر نشر معارف، ۱۳۸۸ ش.
۹. جمالی نسب، علیرضا و محمد محمدرضایی؛ براهین اثبات وجود خدا در فلسفه غرب؛ قم: مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامی، ۱۳۷۱ ش.
۱۰. جوادی آملی، عبدالله؛ تبیین براهین اثبات خدا؛ قم: مرکز نشر اسراء، ۱۳۹۴ ش.
۱۱. دادجو، ابراهیم؛ «دستگاه منطقی قرآن در افق منطق صوری»؛ فصلنامه فلسفه و کلام اسلامی آیینه معرفت، تهران: دانشگاه شهید بهشتی، صص ۱-۲۴، ۱۳۹۲ ش.
۱۲. راغب اصفهانی، حسین بن محمد؛ مفردات الفاظ قرآن؛ بیروت: دارالقلم، ۱۴۱۲ ق.
۱۳. صدرالدین شیرازی (ملاصدرا)، محمد بن ابراهیم؛ الحکمة المتعالیة فی الاسفار الاربعة؛ ج ۳، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۹۸۱ م.
۱۴. صفایی حائری، علی؛ تطهیر با جاری قرآن؛ ج ۳، قم: لیلۃ القدر، ۱۳۸۱ ش.
۱۵. طباطبائی، محمدحسین؛ تفسیر المیزان؛ ج ۵، ترجمه: محمدباقر موسوی، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۴ ش.
۱۶. طبرسی، فضل بن حسن؛ مجمع البیان فی تفسیر القرآن؛ ج ۳، تهران: ناصر خسرو، ۱۳۷۲ ش.
۱۷. کتاب مقدس.

۱۸. کلینی، محمد بن یعقوب؛ *اصول کافی*؛ ج ۸، ترجمه: محمدباقر کمره‌ای، تهران: اسوه، ۱۳۸۵ ش.
۱۹. مأمورزاده، فریحه؛ «*زبان قرآن از نگاه شهید مطهری*»؛ مطالعات فقه اسلامی و مبانی حقوق، شماره ۲۶، صص ۱۰۷-۱۲۸، تابستان ۱۳۹۲ ش.
۲۰. مظفر، محمدرضا؛ *المنطق المظفر*؛ ج ۸، قم: مهدیه، ۱۴۰۸ ق.
۲۱. مکارم شیرازی، ناصر؛ *تفسیر نمونه*؛ ج ۱۰، تهران: دار الکتب الإسلامیة، ۱۳۷۱ ش.
۲۲. _____؛ *اخلاق در قرآن*؛ قم: مدرسه الإمام علی بن ابی طالب (ع)، ۱۳۷۷ ش.
۲۳. مقاتل بن سلیمان؛ *تفسیر مقاتل بن سلیمان*؛ به کوشش: عبدالله محمود شحاته، بیروت: دار إحياء التراث العربی، ۱۴۲۳ ق.
۲۴. میدی، احمد بن محمد؛ *کشف الأسرار و عده الأبرار*؛ ج ۵، تهران: امیر کبیر، ۱۳۷۱ ش.
۲۵. هاوکنینگ، استیون؛ *تاریخچه زمان*؛ ج ۳، ترجمه: کورش زعیّم، تهران: انتشارات فراروی، ۱۳۹۰ ش.
26. Loren Eiseley; *Darwins Century*; New York: Published by Douleday, Inc, 1958.